

تبلیغ در سیره و گفتار عارفان (۲)

رحیم کارگر

«سزاوار است که واعظ ابتدا خود موعظه پذیرد و سپس دیگران را موعظه کند؛ خود بینا شود و آن گاه دیگران را بینا کند؛ خود هدایت شود و سپس به هدایت دیگران پردازد و چون کتابی که به دیگران فایده می‌دهد؛ ولی خود بهره نمی‌برد و چاقویی که همه چیز به جز خود را قطع می‌کند، نباشد.

بلکه مانند خورشید باشد که به ماه نور می‌دهد و خودش بیش از آنچه به ماه می‌دهد، نور دارد و مانند آتش باشد که آهن را داغ و سرخ می‌کند و خودش داغی بیشتری دارد.

و نیز بر او لازم است که اعمالش بر خلاف گفتارش و حالاتش تکذیب کننده‌ی زبانش نباشد.

واعظ اگر فعل و قولش هماهنگ

در مقاله‌ی پیشین آمده بود که یکی از ارکان مهم تبلیغ و وعظ، همراهی گفتار با عمل است؛ یعنی، اولاً، واعظ و مبلغ باید پیش از دیگران به گفته‌های خود عمل کند و چنانچه عامل به مسأله‌ای نیست، نباید آن را بیان نماید. ثانیاً، بهترین و موفق‌ترین شیوه‌ی تبلیغ، عمل و رفتار شخص واعظ و مبلغ است.

ثالثاً، آن سخنان و موعظه‌هایی بر دل‌ها می‌نشیند که از دل برخاسته باشد و گوینده‌ی آن، صاحب‌دل و مهذب باشد.

در ادامه‌ی این بحث به سخنان گران مایه‌ی علامه راغب اصفهانی (صاحب کتاب الذریعه الی مکارم الشریعه) می‌پردازیم.

ایشان می‌نویسد:

نباشد، استفاده‌ای از او نمی‌برند؛ زیرا کردارش پیوسته در دیدگاه مردم است و بیشتر مردم به دنبال دیده‌های خویش هستند و نه تابع بینش و بصیرت...

واعظ نسبت به موعظه شونده، مانند طبیب نسبت به مریض است و همان‌گونه که اگر پزشکی به مردم بگوید: فلان چیز را نخورید که سمّ کشنده است ولی خودش آن را بخورد، مورد استهزا و مسخره قرار می‌گیرد، همان‌طور هم واعظی که توصیه‌ای می‌کند ولی خود بدان عمل نمی‌نماید، مورد اعتراض است. از این رو به چنین شخصی می‌گویند: «اول به درمان خود بپرداز!»^(۱)

واعظان عارف

الف) حاج میرزا علی آقا شیرازی
وی از عالمان عامل و واعظان بیدار دل بود. این انسان متقی خوش‌گفتار بر ساحل نهج البلاغه نشست بود و می‌دید این کتاب شریف، از موعظه موج می‌زند؛ اما نکته‌ای را درخور توجه می‌دانست و آن این بود: «موعظه‌ای دل را زنده می‌کند که از نفس و دهانی برآمده باشد که خود مستحق به آن حقیقت باشد.» از

این جهت کلام خداوند به حضرت عیسی را به یاد داشت که: «اول خود را موعظه کن، اگر سود بردی، آن‌گاه مردم را نصیحت نمای.»

ایشان خود را از موعظه بی‌نیاز نمی‌دانستند، زیرا دانستن مطلبی را با متذکر شدن و تحت تأثیر مؤمن متقی قرار گرفتن، یکی تصور نمی‌کردند. سخن این عارف عابد چون از ذخیره‌ی معنوی برخوردار بود، به مخاطبان خویش حرارت ایمان، گرمی تقوا و نورانیت دل می‌بخشید. «سخن کز دل برآید، لاجرم بر دل نشیند.»^(۲)

استاد شهید مطهری درباره‌ی ایشان گفته است:

«... مواعظ و اندرزهایش چون از جان برون می‌آمد، لاجرم بر دل می‌نشست. هر وقت به قم می‌آمد، علمای طراز اول با اصرار از ایشان می‌خواستند که منبر بروند و موعظه نمایند. منبرشان پیش از آن که قال باشد، حال بود.»^(۳)

استاد فولادگر می‌گوید: وقتی حاج میرزا علی آقا به کرسی وعظ می‌نشست، انسان گفتارش را در سیمایش مشاهده

می‌کرد... یاد دارم موقعی که آغاز به سخن می‌نمودند، آن حالت خضوع و خشوع که نسبت به کلام خدا و سخنان مولی داشتند، حالت عجیبی را در مردم به وجود می‌آورد. (۴)

هم چنین نقل شده است:

محور سخنرانی‌های ایشان دو چیز بود:

یکی پیرامون امامت ائمه اثنا عشر علیهم‌السلام و دیگری نهج البلاغه. سخنان حضرت علی و سایر ائمه علیهم‌السلام را با قلبی خاشع و چشمی اشکبار می‌گفتند. کلامشان بر دل شنوندگان فرو می‌نشست و در بیان وقایع کربلا ید طولایی داشتند و چون مقتل می‌خواندند، شانه‌هایشان می‌لرزید و ممکن نبود کسی هنگام موعظه کردن ایشان تحت تأثیر قرار نگیرد و دگرگون نشود؛ اگر چه به گناهان و خطاهایی آلوده بود. (۵)

استاد حیدر علی برومند می‌گوید:

روزی در تخت فولاد اصفهان بودم. در مجلسی که در یکی از تکیه‌ها، تشکیل شده بود، افرادی که انتساب به عرفان و طریقه‌های تصوف داشتند، راجع به

معارف الهی سخن می‌گفتند، ولی از بیانات آنان هیچ تأثیر و انقلابی در وجودم پدید نیامد و حتی دیدم که یکی از آنها روایتی خواند که از حیث نحوی غلط بود. از این محفل بی‌رونق که

برگشتم، به مدرسه‌ی صدر رفتم. در ایوان حجره‌ای، چند نفر طلبه نشسته و مجلس روضه‌ای ترتیب داده بودند.

مرحوم حاج میرزا علی آقا شیرازی رحمته‌الله تشریف آوردند و منبر رفتند. چون موعظه را آغاز کردند، حال ما چند نفری که آن جا بودیم دگرگون شد. تحوّل در اثر فرمایش‌های این واعظ متعظ در ما پدید آمد که کمتر اتفاق می‌افتد. این از مقام معرفت و اخلاص ایشان نسبت به حضرت احدیت بود که در ما اثر کرد و با وجود آن که متجاوز از شصت سال از این خاطره می‌گذرد، هر وقت به یاد می‌آورم، آن حال و بیان جذاب برایم باقی است و تحت تأثیر آن اوقات فراموش نشدنی هستم. (۶)

(ب) آیت الله آخوند ملا علی

معصومی همدانی رحمته‌الله

درباره‌ی وی گفته‌اند:

ایشان در موعظه و منبر، همانند

ماندن در دنیا و زندگی با مردمان از من
سلب شده بود... (۸)

د) شهید آیت الله دستغیب رحمته

درباره‌ی جلسات وعظ و سخنرانی
آیت الله شهید دستغیب گفته شده
است:

«... همه از سخنان ایشان به قسمی
منقلب می‌شدند که گاهی از همان آغاز
صحبت گریه می‌کردند. چه بسیار
جوان‌هایی که دیندار، متعهد و هدایت
شدند و چه پیرها که از گذشته‌های خود
تائب گردیدند.

چه سحر بیانی داشت که این طور
دگرگون می‌ساخت، نه! سحر بیان نبود؛
بلکه آن روح صاف و ملکوتی بود که از لا
به لای سخنانش جان می‌بخشید.

برخی از جوان‌ها پس از بیرون
آمدن از مجلس اخلاقی، در کوچه‌ها تلو
تلو می‌خوردند؛ یعنی، تعادلشان را چون
مست‌ها از دست می‌دادند، اما مست یاد
خدا و عشق به الله بودند.»

هم چنین درباره‌ی این عارف زنده
یاد گفته‌اند: «... نفس گرمش چنان حال
آور بود که گاهی برخی افراد، از سخنانش
به حال عشوه می‌افتادند و برخی ناز

مرحوم شیخ جعفر شوشتری بود.
سخنان و بیانات حکمت آمیز و مؤثری
داشت که همه را تحت تأثیر قرار می‌داد.
شب‌های جمعه در مسجد خودشان بعد
از نماز در حالی که در داخل محراب
نشسته بود، صحبت می‌کرد و به تفسیر
آیات قرآن می‌پرداخت. در ایام ماه
رمضان اغلب از نهج البلاغه سخن
می‌گفت. وقتی خطبه‌ی همام را با آن
لحن سوزناک و بیان شافی از عمق دل
بیان می‌داشت، هم خود در بالای منبر
گریان بود و هم حضار مسجد یکسره در
نال بودند و زاری و سوز و گداز» (۷)

ج) علامه سید علی آقا قاضی

تبریزی رحمته

یکی از اعظام علمای نجف درباره‌ی
جلسه‌ی سخنرانی این عارف کامل
می‌گوید:

روزی به یکی از مجالس خاص
ایشان راه یافتیم. وقتی از منزل بیرون
آمدم، عبا را روی سر و صورتم کشیدم و
راه افتادم و مالک اشک‌های چشمانم
نبودم و بی‌اختیار گریه می‌کردم. به هر
کجا و به هر کس که نگاه می‌کردم، بدم
می‌آمد و در اثر انقطاع موقت، طاقت

پروردگان از ترس این که سخنان آتشین ایشان، جرقه‌ای به خرمن خیالات واهی‌شان بیفتد، به مجلس ایشان حاضر نمی‌شدند...

آری شهید دستغیب نمودار اخلاص، مجسمه‌ی تقوا و فضیلت و مظهر زهد و عبادت بود... حق مطلب آن است که «استعاذه‌ی حقیقی داشت و خودش را ساخته بود...»

با ریاضت‌های طولانی و شرعی با شیطان جنگید و پیروز شد. از این رو سخنان ایشان، این چنین بر دل‌ها می‌نشست، چون از دلی صاف و بی‌غبار برمی‌آید و این گونه راه تهذیب نفس و تحصیل اخلاق فاضله را می‌آموزد^(۹)».

هـ- حاج شیخ عباس قهرانی رحمته‌الله علیه
درباره‌ی ایشان آمده است که:

سوز و گداز آقا شیخ عباس قهرانی در مصائب اهل بیت از مسائل مورد توجه و عبرت آموز حیات آن فرزانه است. مجالس ایشان، غالباً از شور و حال خالی نبود.

آیت الله خسروشاهی در این باره نگاهشته است: «مجلسی به نام دعای ندبه در منزل یک نفر به راه انداختند که بنده

گاهی شرکت می‌کردم. افراد آن بیش از چهار یا پنج نفر نبودند. حاج شیخ عباس قهرانی، می‌خواندند و می‌گریستند و واقعاً منبرها و جلساتی که به وسیله‌ی ایشان اقامه می‌شد، بسیار مؤثر بود تا جایی که ما چند نفر جوان، با آن همه تنگدستی به فکر طلبگی افتادیم^(۱۰)».

۳- راستی و راستگویی

پیشوای عارفان و امام مؤمنان حضرت صادق علیه السلام می‌فرمایند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بِصَدَقِ الْحَدِيثِ وَادَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى التَّوْبَةِ وَالْفَاجِرِ^(۱۱)؛ همانا خدای عزّ و جلّ، هیچ پیامبری را نفرستاد، مگر به راستگویی و برگرداندن امانت به امانت‌گزاران، چه نیک و چه بد». مهم‌ترین مسأله‌وارجمندترین نکته در تبلیغ و وعظ، صدق و راستگویی است. واعظ و اندرزگو، باید در همه حال - به خصوص در حال وعظ و نصیحت - از مسیر صداقت و راستی خارج نشود و با تمام وجود، صادقانه سخن بگوید و از بیان مطالب کذب، ضعیف و خلاف احتیاط دوری کند.

عالم پرهیزگار شیخ عباس قمی رحمته‌الله علیه

خطاب به واعظان و مبلغان می‌فرماید:
«از سخن دروغ و افترا به خدا و
حجت‌های او و علمای دین دوری کن؛ نه
بر حدیث بیفزای و نه در آن تدلیس کن و نه
دروغی را به عنوان زبان حال نقل نما.» (۱۲)

عارف الهی مرحوم میرزا جواد آقا
ملکی تبریزی رحمته الله علیه نوشته است:

«... واعظی را آفت‌های ویژه‌ای
است، فراوان و ظریف. این آفت‌ها، همان
آفت‌های زبان است که بزرگان از ترس
آنها، به سکوت پناه می‌بردند و با وجود
برتری کلام بر سکوت (هر چند که تمام
خوبی‌ها به وسیله‌ی کلام نازل و استوار
گشته و با کلام، خوبی‌ها در زمین منتشر
شده است)، سکوت را بر کلام ترجیح
داده‌اند.

بر واعظ است که تمام ریزه‌کاری‌ها
را برای کسب صدق و اخلاص مراعات
کند و افزون بر صدق و اخلاص در وعظ،
مراقب زبان خویش باشد.

مطلبی را بدون دلیل به خدا نیندد؛
بدون آگاهی و علم سخن نگوید؛ به
هنگام موعظه‌ی دیگران، خود را می‌زا
نسازد؛ دیگران را نادان و خود را برتر
نپندارد؛ فتنه ایجاد نکند و...» (۱۳)

سالک عارف، بهاری همدانی رحمته الله علیه در
مذمت واعظان و سخنرانانی که هیچ
اهمیتی به راستی و صدق گفتار خود
نمی‌دهند، می‌نویسد:

«... بعضی که صنعت ترکیب کلمات
دارند، در تشبیهات و استعارات و تزیین
الفاظ استادند، از برای تکثیر رغبت
مردم و تحصیل مریدین از عوام ... و به
جهت این مطلب، می‌زنند اخبار و آیات
را بعضی به بعضی و مداخله می‌دهند
کلمات خارجه از قوانین شرع و عقل را. و
باک ندارند از نقل دروغ و حکایات عجیبه
و غریبه؛ **حِرْصاً فِیهِ مِنْ حُصُولِ وَقَعِ
كَلِمَاتِهِ وَمَقَالَتِهِ فِي الصَّدُورِ** [= به خاطر
حرصی که در این فرد وجود دارد که
کلمات و گفتار خود را در سینه‌ها جای
دهد.] و [نیز] نقل شبهاتی می‌کنند که
جسایز نیست نقل آنها و از اذهان
نمی‌توانند به آسانی رفع کنند... **كَلَّا
- وَرَبِّ الْكَعْبَةِ -** که چنین اشخاصی
سالک مسلک هدایت باشند و ایقاز
یکی از جهالت کرده باشند؛ چه این که
ضررشان **اِسْقَى و اِدْوَم** [= پایدارتر و
بادوام‌تر] است و فسادشان **اَكْثَر و اعظم**؛
بَلْ هُمْ اَشْرُّ النَّاسِ وَاخْرَجْنَاهُمْ مِنَ الْخَنَاسِ

[= بلکه آنان بدترین مردم و رسواتر از شیطان خناس اند] (۱۴).

دل نیارآمد ز گفتار دروغ

آب و روغن هیچ نفروزد فروغ
در حدیث راست آرام دل است

راستی‌ها، دانه‌ی دام دل است

(مولوی)

آری صدق و راستی از مهمات امر موعظه و تبلیغ است. گفتار افراد صادق و راستگو، همواره بر شنوندگان تأثیر می‌گذارد و آنان را به گلستان دین، جذب می‌کند. مبلّغ واقعی، با بیان روایات صحیح‌السند و ذکر داستان‌ها و حکایت‌های واقعی و خواندن مراثی معتبر و نیز نیالودن زبان به دروغ و مطالب ضعیف و غیر واقعی، بهتر خواهد توانست با مردم صحبت کند و آنان را در مسیر هدایت قرار دهد.

شایسته نیست که واعظ و سخنران مذهبی، زبان به کذب بگشاید و نکات غیر واقعی به مردم بگوید.

چنان که عبدالله بن خبیق می‌گوید: «لکل تاجر رأس مال ورأس مال صاحب الحدیث الصدق» (۱۵)؛ برای هر

تاجری، مال التجاره‌ای هست و مال التجاره‌ی شخص حدیث‌گو، راستی است.

علامه راغب اصفهانی می‌نویسد:

«حدّ و مرز راستی و صدق آن است که کلام هم با باطن و عقیده و ضمیر انسان مطابقت داشته باشد و هم با آنچه از آن خبر داده می‌شود. و اگر یکی از این شروط از بین برود، آن سخن را صدق نمی‌گویند... صدق و راستی، یکی از ارکان بقای عالم است که اگر نابود شود، نظام عالم نیز از بین می‌رود و نیز ریشه‌ی تمام خوبی‌ها و حاصل و نتیجه‌ی تقوا است که اگر نباشد، احکام تمامی ادیان باطل می‌شود. از این رو خداوند فرمودند: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، تقوا پیشه کنید و در گروه راستگویان باشید» (۱۶)

مرحوم سید عبدالله شبر^{رحمته} می‌نویسد:

«پایین‌ترین مراتب صدق این است که انسان در همه‌ی حالات سخن راست بگوید. کمال راستگویی (صدق در گفتار) این است که تا ضرورت ایجاب نکند، از سخنان غیر صریح خودداری کند که

مبادا خلاف منظورش فهمیده شود و قلبش صورت کاذبی به خود گیرد... بالاترین و کمیاب‌ترین مرحله‌ی راستی، صدق در مقامات دین می‌باشد؛ مثل صدق در خوف و رجا، تعظیم پروردگار، زهد، محبت، توکل و سایر مکارم اخلاق...» (۱۷)

به گیتی کیمیا جز راستی نیست
که عز راستی را کاستی نیست
من از تو راستی خواهم که جویی
همیشه راست ورزی، راست گویی
(اسعد گرگانی)

ناصحان صادق

۱ - عارف فرزانه ملاعباس تربتی رحمته الله علیه، در وعظ و سخنرانی بسیار محتاط بود. غالباً هنگام موعظه و یا گفتن مسائل دینی و یا ذکر مصائب اهل بیت، از روی کتاب‌هایی که آنها را معتبر می‌دانست، می‌خواند.

آن مرحوم علاوه بر این که خود احتیاط را در وعظ و تبلیغ رعایت می‌کرد، دیگران را نیز در این زمینه یاری می‌کرد. روش او این چنین بود که هر گاه در شهر، در مجلس روضه دعوت داشت

به منبر می‌رفت و احیاناً در وسط منبر او، واعظی دیگر می‌رسید، از منبر پایین می‌آمد و می‌گفت شما بفرمایید که از کار خود باز نمانید... در روستاها نیز تمام روضه‌خوان‌های محل را پیش از خودش به منبر می‌فرستاد و هر گاه آنان جمله‌ای را غلط می‌گفتند یا مطلب ناصحیحی بیان می‌کردند، در حضور جمع چیزی نمی‌گفت و در خلوت خیلی مؤدبانه می‌گفت: این مطلب صحیح نیست یا این عبارت صحیحش چنین است (۱۸).

۲ - آورده‌اند: ابوطالب خزرج فقیه و عارف قرن چهارم هجری، در اول مجلسی که در شیراز داشت، بر کرسی نشست. آن گاه به مردم نگریست و با صداقت گفت: نمی‌دانم چه گویم، گناه کاری هستم میان گناه کاران و بگریست و مردم را بگریانید و فریاد و گریه‌ی مردم از مجلس برخاست (۱۹).

۳ - مرحوم حاج میرزا علی آقا شیرازی در خطابه و سخنوری کم‌نظیر بود و ذوق و استعداد ذاتی وی، در این موهبت الهی دخالت داشت... دانش قوی، تسلط بر منابع قرآنی و روایی و

آگاه بودن بر روح تعلیمات اسلامی از یک سو و شناخت مقتضیات زمان و اوضاع روزگار، مصالح جامعه‌ی مذهبی و چگونگی موضوع‌گیری در مقابل جریان‌های موجود، وعظ و خطابه‌اش را تقویت نموده بود.

خصوصیت دیگرش - که از نوادر است و در افرادی چون او مشاهده می‌گردید - صدق و راستگویی و نیت خالصانه ایشان است. می‌کوشید، در تشریح مباحث دینی و معرفی سیره‌ی اهل بیت علیهم‌السلام از منابع معتبر و مستند به صورتی صحیح بهره‌گیرد و با پرهیز از نقل قول سست، به سخنوری بپردازد. گرفتار عوام زدگی نبود و آنچه را که مردم از آنها خوششان می‌آمد، بر زبان نمی‌راند؛ بلکه نیاز افراد را در نظر می‌گرفت و بر حسب مصالح دینی، به ارشاد می‌پرداخت...

گوینده‌ای بصیر و سخنوری مطلع و در عین حال پرهیزگار و مطیع اهل بیت علیهم‌السلام بود که معلوماتش را منحصر به چند کتاب مقتل محدود نساخته بود؛ بلکه حقایق تاریخ صدر اسلام و واقعیت نهضت حسینی را با استناد به مأخذ و

مدارکی که خود آنها را از میان منابع گوناگون استخراج کرده بود، باز می‌گفت (۲۰).

۴ - مرحوم شیخ جعفر شوشتری در زهد و تقوا، شهرت به سزایی یافته بود. ایشان سفری از عراق به ایران نمود. وقتی وارد تهران شد، جمعیت زیادی به ملاقاتش رفتند. مردم از آن مرحوم خواستند آنها را موعظه و نصیحت کند، ایشان نیز بنا به درخواست مردم، سرش را بلند کرد و فرمود:

ای مردم! بدانید و آگاه باشید که خدا در همه جا حاضر است و مطلب دیگری نفرمود. لکن این سخن تکان دهنده، اثر خودش را بخشید، به طوری که اشک‌ها جاری گردیده، قلب‌ها در هم تهیده و حالت مردم به شکل عجیبی دگرگون گردید (۲۱).

۵ - مرحوم آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی رحمته‌الله منبر رفتن یکی از وعاظ را حرام نمود؛ زیرا او بر فراز منبر صحبت‌های ناروا و نادرستی می‌کرد. هدف مرحوم سید این بود که مردم از دور این منبری پراکنده شوند و در نتیجه وی پی به خطای خود برده، از کارش

دست بردارد (۲۲).

است از این که درباره‌ی چیزی سخن بگویم که بدان علم و آگاهی ندارم (۲۴).

پی‌نوشت‌ها:

- ۱ - ترجمه الذریعه الی مکارم الشریعه (کرانه‌ی سعادت)، ص ۱۲۸ - ۱۴۰.
- ۲ - ناصح صالح (زندگی میرزا علی آقا شیرازی)، غلامرضا گلی زواره، ص ۱۸۱ و ۱۸۲. انتشارات حضور، ۱۳۷۸.
- ۳ - سیری در نهج البلاغه، مقدمه.
- ۴ - ناصح صالح، ص ۱۸۸.
- ۵ - همان، ص ۱۸۸ و ۱۸۹.
- ۶ - طیب جسم و جان، ص ۷۵.
- ۷ - همچو سلمان (زندگی‌نامه‌ی آخوند معصومی همدانی)، محمد قنبری، قم، ص ۷۹ انتشارات نهان‌وندی.
- ۸ - اسوه‌ی عارفان (سید علی آقا قاضی)، ص ۱۶۸.
- ۹ - یادآوری شهید آیت الله دستغیب، ص ۱۳ - ۱۵.
- ۱۰ - دو عارف سالک، ص ۷۸.
- ۱۱ - اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۴.
- ۱۲ - حوزه، شماره‌ی ۴۷، ص ۸۳.
- ۱۳ - المراقبات، ص ۲۸۴.
- ۱۴ - تذکرة المتقین، ص ۱۰۴.
- ۱۵ - شرح بر مقامات اربعین، ص ۱۰۷.
- ۱۶ - ترجمه‌ی الذریعه...، ص ۱۴۸.
- ۱۷ - الاخلاق، ص ۴۳۳.
- ۱۸ - فضیلت‌های فراموش شده، ص ۱۱۶.
- ۱۹ - داستان عارفان، ص ۱۱۳.
- ۲۰ - ناصح صالح، ص ۱۹۰ و ۱۹۱.
- ۲۱ - بکصد داستان خواندنی، ص ۵۲.
- ۲۲ - همان، ص ۷۶.
- ۲۳ - ستاره‌ی درخشان شوشتر، ص ۲۰.
- ۲۴ - مردان علم در میدان عمل، ج ۱، ص ۱۷۶.

۶ - درباره‌ی مرحوم حاج شیخ محمد کاظم علیه السلام گفته‌اند: ایشان خیلی متهور بود. در منبر هم خیلی مقید بود مبادا کسی حرف غلط و نادرستی بزند (۲۳).

۷ - از قاسم بن محمد (زاهد و فقیه مدینه) درباره‌ی مطلبی سؤال کردند، وی فرمود:

جواب صحیح این مسأله را نمی‌دانم. پرسشگر گفت: من بدین منظور به سوی تو شتافتم که غیر از تو شخص دیگری را به شایستگی نمی‌شناسم؟! قاسم گفت:

سوگند به خداوند متعال که من پاسخ درست پرسش تو را نمی‌دانم. در این اثنا یکی از بزرگان و افراد سالمند قریش به او گفت: برادرزاده! در کنار این شخص بنشین و جواب مسأله او را بیان کن. سوگند به خدا در هر مجلسی که تو را در جمع دیگران مشاهده کردم، کسی را که از تو فاضل‌تر و دانشورتر باشد، تاکنون ندیده‌ام.

قاسم گفت: به خدا قسم اگر زبانم را از بیخ و بن بکنند، برای من محبوب‌تر